

تحلیل روش شناختی عملکرد شیخ انصاری در تعریف بیع در مکاسب

هو فی الأصل^۱ كما عن المصباح المنیر^۲ مبادله مال بمال^۳ و الظاهر^۴ اختصاص المعوض بالعين^۵ فلا یعم^۶ إبدال المنافع بغيرها^۷ و علیه^۸ استقر^۹ اصطلاح الفقهاء فی البیع. نعم^{۱۰} ربما يستعمل فی کلمات بعضهم^{۱۱} فی نقل غیرها بل یظهر ذلك من كثير من الأخبار^{۱۲} كالخبیر^{۱۳} الدال علی جواز بیع خدمه المدبر و بیع سكنی الدار التی لا یعلم صاحبها و كأخبار بیع الأرض الخراجیه و شرائها و الظاهر^{۱۴} أنها مسامحه فی التعبير كما^{۱۵} أن لفظه الإجاره تستعمل عرفا فی نقل بعض الأعیان كالثمره علی الشجره و أما العوض^{۱۶} فلا إشكال^{۱۷} فی جواز كونه منفعه كما فی غیر موضع^{۱۸} من القواعد و التذکره و جامع المقاصد و لا یبعد^{۱۹}

^۱ تحلیل مفهوم براساس عرف لغوی + شروع در تحلیل تعاریفی که برای بیع ذکر شده است. (ارائه یک فرضیه اولیه)

^۲ استناد به قول لغوی معتبر

^۳ ارائه تعریف لغوی

^۴ استفاده از روش تحلیل مفهوم براساس تبادل

^۵ تعیین دایره معنایی تعریف لغوی

^۶ تعیین قید احترازی در تعریف (شکل گرفتن فرضیه رقیب)؛

پشت‌صحنه ذهن مولف این است که: آنچه در مبادلات مورد مبادله می‌تواند قرار بگیرد، فقط «عین» اموال نیست بلکه «منافع» هم هست و همینطور «حقوق» هم مورد مبادله قرار می‌گیرند؛ پس باید در تحلیل تعریف، تکلیف جامعیت تعریف را نسبت به این موارد روشن کند.

^۷ تا اینجا، فرضیه اولیه‌ای براساس لغت، در تعریف بیع شکل گرفت.

^۸ استفاده از تاییدی که عملیات استقراء تعاریف اصطلاحی برای فرضیه‌ای که در ضمن تعریف لغوی تولید شده، دارد.

^۹ ادعای حداکثری بودن تشابه تعاریف با استفاده از جستجوی آماری تعاریف (دیدن تعاریف و مقایسه آنها با هم و اشتراک‌گیری بین آنها)

^{۱۰} پشت‌صحنه روشی (مراحل ناخودآگاهی که در ذهن مولف طی می‌شود) در این کلمه «نعم» این است که: او برای آزمون صحت فرضیه‌اش، تمام کاربردهای عنوان «بیع» را در کلام فقهاء بررسی کرده است تا ببیند آیا فرضیه‌ای که برای تعریف ارائه کرده است جامع و مانع هست؟

^{۱۱} یافتن برخی موارد که لفظ بیع بر خلاف مفاد تعریف اولیه به کار رفته است (مویداتی برای فرضیه رقیب)

^{۱۲} از آنجایی که اصطلاحات فقهی، منشاء روایی دارند، پس از دیدن برخی اختلاف‌ها در تعبیر فقهی، به سراغ روایات رفته است و در آنجا نیز کاربردهایی یافته است که طبق فرضیه او نیستند، پس فرضیه رقیب تقویت می‌شود و او برای حفظ اعتبار فرضیه‌اش، مجبور به تحلیل و رفع تعارض است.

^{۱۳} ارائه مصادیق معدودی که در آنها کلمه بیع بر اساس فرضیه اصطلاح فقهی به کار نرفته است (ارائه مویدات فرضیه رقیب) اما نه برای تقویت فرضیه رقیب بلکه برای وارد کردن مخاطب در صحت فضای تحلیل و تاویلی که خواهد کرد، لذا بلافاصله از کلمه «الظاهر» در سطر بعد استفاده می‌کند یعنی تحلیل موجود در این نمونه‌ها، امری پیچیده و دور از دید نیست که بخواهد احتمال صحت فرضیه رقیب را بالا ببرد.

^{۱۴} شروع به پاسخ‌گویی به مویدات فرضیه رقیب، با استفاده از قواعد زبانی

^{۱۵} ارائه مویدات از فضای زبانی برای توجیه فوق (لذا مستند به عرف کرده است)

^{۱۶} توجه به لوازم پذیرش فرضیه (یعنی اصرار بر به کار رفتن عنوان بیع برای آنچه «عینیت» دارد، سبب می‌شود کلمه «مال» در تعریف، منصرف به «عینیت» شود و چون این کلمه در دنباله تعریف، تکرار شده است لذا در تصور اولیه، آنها باید منصرف به «عینیت» شود، لذا بازگشت به بررسی فرضیه اولیه در تعریف می‌کند و قسمت دیگر تعریف (مبادله مال بمال) را تحلیل می‌کند.

^{۱۷} جستجوی در فقه نسبت به کاربردهای عنوان بیع در مورد «عوض» و ارائه نتیجه تفحص

^{۱۸} اشاره به اینکه نمونه‌های آماری جمع شده از این مطلب، فراوانی و گستردگی دارد پس قرینه قوی‌ای است.

^{۱۹} اشاره به اینکه در این فحص حداکثری، موارد مخالف یافت نشد ولی چون استقراء تام نبود نمی‌توان ادعای قطعی کرد.

عدم الخلاف فيه؛ نعم^{۲۰} نسب^{۲۱} إلى بعض الأعيان الخلاف فيه و لعله^{۲۲} لما اشتهر^{۲۳} في كلامهم من أن البيع لنقل الأعيان^{۲۴} و الظاهر^{۲۵} إرادتهم بيان المبيع نظير^{۲۶} قولهم إن الإجارة لنقل المنافع و أما عمل الحر^{۲۷} فإن قلنا^{۲۸} إنه قبل^{۲۹} المعاوضة عليه من الأموال فلا إشكال و إلا ففيه إشكال من حيث احتمال^{۳۰} اعتبار كون العوضين في البيع مالا، قبل المعاوضة؛ يدل عليه^{۳۱} ما تقدم عن المصباح. و أما الحقوق^{۳۲} فإن لم تقبل المعاوضة بالمال - كحق الحضانه و الولاية فلا إشكال و كذا لو لم تقبل النقل كحق الشفعة و حق الخيار لأن البيع تملك الغير^{۳۳}؛ و لا ينتقض^{۳۴} ببيع الدين على من هو عليه لأنه لا مانع^{۳۵} من كونه تملكاً فيسقط و لذا^{۳۶} جعل الشهيد في قواعد الإبراء مردداً بين الإسقاط و التملك؛ و الحاصل^{۳۷} أنه يعقل^{۳۸} أن يكون مالكا في ذمته فيؤثر تملكه السقوط و لا يعقل أن يتسلط^{۳۹} على نفسه؛ و السر^{۴۰} أن مثل هذا الحق سلطنة فعلية لا يعقل قيام طرفيها بشخص واحد بخلاف الملك فإنها نسبة^{۴۱} بين المالك و المملوك و لا يحتاج إلى من يملك عليه فيستحيل اتحاد المالك و المملوك عليه فافهم.

^{۲۰} اشاره به وجود فرضیه رقیب در مورد اینکه «مخالفی یافت نشد»

^{۲۱} تلاش اول برای تضعیف فرضیه رقیب، با تضعیف اصل وجود چنین فرضیه‌ای

^{۲۲} تلاش دوم برای تضعیف فرضیه رقیب، با تحلیل منشاء پیدایش این فرضیه و نشان دادن ضعف این منشاء برای استنتاج یک فرضیه

^{۲۳} اشاره به اینکه چنین کاربردی در عرف تخصصی، نیاز به قرینه ندارد. (آنچه مشهور است نیاز به قرینه ندارد.)

^{۲۴} اشاره به منشاء اصلی فرضیه رقیب

^{۲۵} تضعیف استظهاری که از این منشاء صورت گرفته است؛ (اما چون در برخی موارد قرائن این‌گونه استظهار وجود دارد ولی اطمینان‌بخش نیست، از کلمه «الظاهر» استفاده کرده است.)

^{۲۶} ارائه قرینه از کاربرد در فضای تخصصی (برای تقویت استظهاری که خودش کرده است)

^{۲۷} ارائه قرینه‌ای دیگر برای ناتمام بودن فرضیه رقیب

^{۲۸} عدم اکتفا به ظاهر قرینه و احتمال‌پردازی در مفاد آن

^{۲۹} استفاده از روش بازگشت قدم‌به‌قدم از وضعیت فعلی به نقطه مبدا، برای کشف حقیقت.

^{۳۰} اشاره به وجود احتمال روشمند در فضای مطلب که سبب از بین رفتن استناد قطعی در مطلب می‌شود (اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال)

^{۳۱} اشاره به تقویت قرینه‌ای که مولف احتمالش را داده است.

^{۳۲} شروع در بررسی جامعیت تعریف نسبت به مصداقی دیگر که در عرف، مبادله نسبت به آن انجام می‌شود.

^{۳۳} اشاره به تعریف رقیب دیگری (که هویت بیع را تملیک می‌داند.)

^{۳۴} بررسی تعریف از حیث مانعیت

^{۳۵} تلاش برای توجیه «مورد نقض»، به وسیله وارد کردن آن در «ملاک» موجود در تعریف.

^{۳۶} ارائه شاهد برای توجیه‌ای که انجام شده است. (فهم دیگر اهل فن هم چنین بوده است)

^{۳۷} این کلمه، نشان‌دهنده وجود اختلاف و بحث‌وگفتگو در مورد چگونگی توجیه «مورد نقض» است.

^{۳۸} استفاده از قرینه عقلی برای تقویت توجیه‌ای که انجام شده است.

^{۳۹} اشاره به یک فرضیه رقیب که بیع را تسلیط می‌داند.

^{۴۰} این کلمه، نشان‌دهنده تلاش برای شفاف‌سازی مقدماتی از استدلال است که در لایه‌های بنیادی‌تر موضوع، از دید اولیه پنهان مانده است، لذا

^{۴۱} یکی از ابزارها برای دستیابی به لایه‌های درونی موضوع، بررسی روابطی درونی‌ای است که در موضوع وجود دارد، مثلاً در موضوع «مالک بودن» به دنبال این باشیم که مالک بودن از چه اجزاء مفهومی و چه روابطی بین آنها تشکیل شده است.

و أما الحقوق القابلة للانتقال كحق التحجير و نحوه فهى و إن قبلت النقل و قوبلت بالمال فى الصلح^{٤٢} إلا أن فى جواز وقوعها عوضا للبيع إشكالا^{٤٣} من أخذ المال فى عوضى المبيعة لغه^{٤٤} و عرفا^{٤٥} مع ظهور^{٤٦} كلمات الفقهاء^{٤٧} عند التعرض^{٤٨} لشروط العوضين و لما يصح أن يكون أجره فى الإجارة، فى حصر الثمن فى المال.

ثم الظاهر^{٤٩} أن لفظ البيع ليس له حقيقة شرعية و لا متشعبة^{٥٠} بل هو باق^{٥١} على معناه العرفى كما سنوضحه إن شاء الله إلا أن الفقهاء قد اختلفوا فى تعريفه^{٥٢} فى المبسوط و التذكرة^{٥٣} و غيرهما انتقال عين من شخص إلى غيره بعوض مقدر على وجه التراضى و حيث إن فى هذا التعريف مسامحة^{٥٤} واضحة عدل آخرون إلى تعريفه بالإيجاب و القبول الدالين على الانتقال و حيث إن البيع من مقولة المعنى^{٥٥} دون اللفظ مجردا أو بشرط قصد المعنى و إلا لم يعقل^{٥٦} إنشاؤه باللفظ، عدل جامع المقاصد إلى تعريفه ب نقل العين بالصيغة المخصوصة؛ و يرد عليه^{٥٧} (مع أن النقل ليس مترادفا^{٥٨} للبيع و لذا صرح^{٥٩} فى التذكرة بأن إيجاب البيع لا يقع بلفظ نقلت و جعله من الكنايات و أن المعاطاة عنده بيع مع خلوها عن الصيغة^{٦٠} أن النقل بالصيغة أيضا لا يعقل إنشاؤه بالصيغة و لا يندفع هذا بأن المراد أن البيع نفس النقل الذى هو مدلول الصيغة فجعله مدلول الصيغة إشارة إلى تعيين ذلك الفرد من النقل لا أنه مأخوذ فى مفهومه^{٦١} حتى يكون مدلول بعث نقلت بالصيغة، لأنه إن أريد بالصيغة خصوص بعث لزم الدور لأن المقصود معرفة مادة بعث^{٦٢} و إن أريد بها ما يشمل ملكت، و جب الاقتصار على مجرد التملك و النقل.

فالأولى^{٦٣} تعريفه بأنه إنشاء تملك عين بمال و لا يلزم عليه شىء مما تقدم^{٦٤}.

^{٤٢} موردی یافت شده است که نقض واضحی به مانعیت تعریف است.

^{٤٣} توجیه مورد نقض با استفاده از عملکرد فقهاء (یعنی می‌گوید فقهاء اجازه نداده‌اند که حق صلح، در خرید و فروش یک جنس، مورد استفاده قرار گیرد؛ پس معلوم می‌شود فهمی که از بیع دارند با این مورد سازگار نیست).

^{٤٤} کاربرد لغوی، موید فهم ما است.

^{٤٥} کاربردهای عرفی، موید فهم ما است.

^{٤٦} استفاده از این کلمه، نشان می‌دهد که در برخی موارد از کاربردهای فقهی، قرائنی بر خلاف مقصود ما نیز وجود دارد ولی قرائن مبهم هستند و نمی‌توان از آنها جهت روشنی را به دست آورد و از طرف دیگر، آنقدر ضعیف نیستند که بتوانیم آنها را کلا نادیده بگیریم.

^{٤٧} کاربردهای تخصصی، موید فهم ما است.

^{٤٨} پشت صحنه عملکرد مولف در این تکه عبارت این بوده است که او موضوع را فقط در زمینه «تعریف» در فهم فقهاء بررسی نکرده است بلکه تمام کاربردهای آن را در فقه، بررسی کرده است.

^{٤٩} نتیجه تحلیل‌های لغوی، عرفی و مفهومی و ملاحظه کاربردهای آن

^{٥٠} در مواردی که مفهوم دارای کاربردهای تخصصی نیز هست، باید احراز شود که آن کاربردها مورد نظر است یا قطعاً مورد نظر نیست.

^{٥١} مسیر تحول لغت و مفهوم، مورد بررسی قرار می‌گیرد و مشخص می‌شود که تغییری در آن صورت نگرفته است، و اگر شک کردیم که آیا تغییری صورت یافته است یا نه به اصله عدم النقل مراجعه می‌کنیم.

^{٥٢} یعنی فهم تخصصی در تحلیل مفهوم عرفی، سبب بروز اختلاف شده است.

^{٥٣} شروع به بیان فهم‌های تخصصی در تحلیل مفهوم بیع (سه مورد، اما با فراوانی متفاوت)

^{٥٤} اشاره به ضرورت سنجش تعابیر موجود در تعریف به طوری که بیشترین تطبیق را با روح مطلب داشته باشد. (مثلاً تعبیر از بیع که یک اعتبار است، به «انتقال» که یک حقیقت خارجی است، مناسب نیست).

^{٥٥} بررسی جوهره موضوع (علت مادی در اصطلاح فلسفه) + ارائه فرضیه‌ای در هیت موضوع

^{٥٦} بررسی مستمر لازمه پذیرفتن یک فرضیه

^{٥٧} بررسی اعتبار تحلیل، با شبیه‌سازی فرضیه ارائه شده و بررسی نتایج آن

^{٥٨} پس صحنه این مطلب چنین است که: قسمت اصلی تعریف شما را در معرض قضاوت عرف می‌گذاریم و سوال می‌کنیم که آیا معنای که از بیع می‌فهمید را از کلمه «نقل» هم می‌فهمید!؟

^{٥٩} اقامه شاهد بر فهمی که ارائه می‌دهد با استفاده از ابزار «صحت سلب» در تحلیل لغت

^{٦٠} اشاره به ضرورت انسجام فرضیه ارائه شده با دیگر مبانی و قضایای پذیرفته شده.

^{٦١} با استقراء کلیدواژه «مأخوذ فی مفهومه» در کتب علمی، می‌توان نمونه عملکردهای تخصصی در تحلیل مفاهیم را به دست آورد.

^{٦٢} نقد با استفاده از یکی از شاخص‌های تعریف صحیح (دوری نبودن و اعرف بودن)

^{٦٣} شروع بیان فرضیه مولف در تعریف بیع

^{٦٤} اشاره به ضرورت آزمون فرضیه نسبت به ایرادات